۱۴۶

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

خداوند می‌فرماید که این بشر را که آفریدیم، قدرت داریم که همه‌ی اینها را به راه راست هدایت کنیم ولی مع‌ذلک این کار را نمی‌کنیم. انسان براساس همین مبنا و مطالعات فکری در حیات اجتماعی بشر و مجموعه‌ی ادیان الهی متوجّه می‌شود که همان تحوّلاتی که در مورد افراد انسان دیده می‌شود، در خود مجموعه‌ی بشری هم دیده می‌شود. مثلاً در یک روزگاری، نزدیک‌ترین افراد به پیغمبر زمانِ خودش، هم دچار یک اشتباهاتی می‌شدند. به این معنی که اگر فکر کنیم، تصوّر وجود یک نیرومند عادلی که ما را آفریده، در ذهن همه‌ی بشر هست. حتّی آن کودک شیرخوار اگر بتواند حرف بزند، هست. منتها در آن کودک شیرخوار این وجود را یعنی آن وجودی که بر همه چیز قادر است، در تجسّمِ پدرش می‌بیند. پدرش یا مادرش را آنطور حساب می‌کند یعنی کسانی را که مستقیم اتّصال خودش را به آنها دیده چون به‌هرجهت گرچه کودک است ولی در همان کودکی، خدا فهم انسانی را به او داده و همین فهم انسانی است که با خود کودک بزرگ و تبدیل می‌شود. خودِ بشر هم اینطوری است. یک بشری در روزگاری در ذهن مردم، موجودی بوده که این بشر در دستگاه خدایی مثل خودش (منتها قوی‌تر) را خدمت می‌کرده. به‌تدریج فهمیده است که آن قدرتی که آن خدای فکریِ او دارد، از این قدرت‌ها نیست و آن وجودی که او دارد، همانطوری که در ذهنش حس می‌کند وجودی است ولی از این نوع وجودها نیست، نوع دیگری است.

حضرت موسی بنا به امر الهی برای مناجات و برای دریافت بعضی امور می‌رفت، هر چند وقتی که می‌رفت برادرش هارون را هم همراه می‌برد یعنی به امر الهی او را می‌برد و هارون هم در همان عوالمی بود که موسی بود ولی بعد از مدّتی هارون مریض شد و رحلت فرمود. بنا به تهمت یهودیان گفتند که موسی به او حسادت کرده و او را از بین برده و به این منظور بود که موسی با هفتاد نفر نخبگان قوم رفت که شاید مجلس نیازِ ما هم یک جلوه‌ای از آن هفتاد نفر باشد یعنی هفتاد نفر با هم. به‌هرجهت آنها را که خداوند کشت، بعد موسی عرض کرد: خدایا! اگر می‌خواستی اینها را بکشی، چرا اینطوری کشتی؟ موسی علیه‌السلام یک مکالمات خاصّی داشت. (اینکه می‌گویند موسی کلیم‌الله بود یعنی با خدا مکالمه می‌کرد). بعد در جای دیگری گفته بود که می‌توانستی مرا هم با همه‌ی اینها بکشی که بعد خداوند در اینجا برای تربیت موسی و نشان دادن قدرت خودش به موسی، آنها را زنده کرد که جریان را گفتند. تا به‌تدریج خدا آمد وجودی شد که فهمیدند از نوع وجودِ ما نیست و این را خداوند

به‌واسطه‌ی جلوه‌های الهی نشان داد، یکی‌یکی از علوم جدا شد و این علوم دانشمندانی پیدا کرد، آن دانشمندان گو اینکه بعضی‌ها ظاهراً به خدا معتقد نبودند ولی در عمق وجودشان نیرویی احساس می‌کردند و به‌تدریج جامعه‌ی بشری را آماده می‌کنند برای اینکه شاید ان‌شاءالله خداوند یک روزگاری همه‌ی ما را به راه راست هدایت کند. به‌این‌جهت در یک دوران کوچکی که بشر امروزی تجربه کرده و دیده است، رهبران مذهبی و دینیِ الهی، هر زمانی منطبق با آن زمان انتخاب می‌شوند به نحوی که دریچه‌ی ورود به آن فکر برای همه باز است و امکان دارد. در میان آن همه نیروهای مختلفی که بود ولی کوچک بود، خداوند موسی را برانگیخت و بنی‌اسرائیل را برگزید برای اینکه قدرت خودش را نشان بدهد. ما می‌گوییم «برای اینکه» درک خود ماست وإلّا هدف خداوند را که ما نمی‌دانیم مگر آنچه خودش به ما بفرماید. به همین دلیل هم بزرگان هر ملّتی، بزرگان هر زمانی، منطبق با آن زمان و مناسب با آن زمان بودند و از همین جا فکر عدّه‌ای بدون توجّه به معنویّتِ قضیّه متوجّهِ این شد که ذهن بشر هم بطور کلّی تکامل پیدا می‌کند و الان در دورانی هستیم که خداوند تمام درهای احتمالیِ درکِ وجود الهی و درکِ قدرت او را برای ما آماده کرده و ان‌شاءالله خدا توفیق بدهد که ما درک نیروی معنوی خداوند را داشته باشیم، ان‌شاءالله.

***

آنچه من یادم می‌آید، حضرت صالح علیشاه برای ما فرزندانشان از جمله خودم که یادم است، تاریخ تولّد فقط برای این می‌گرفتند که هر وقت پانزده سال تمام شد، تکلیف را بر ما واجب می‌دانستند. مابقی رسمی نبود ولی مانعی هم ندارد. بشر برای خودش مَعارفی و عرفی ایجاد می‌کند، همان عرف هم وقتی همه بپذیرند خوب است ولی من خواهش کردم که برای تولّدم [هفدهم ربیع الثّانی] فقط به تبریک از صمیم قلب، اکتفا کنید برای اینکه خیلی‌ها به زحمت ممکن است بیفتند یا این مسأله تبدیل به یک رقابت ناصوابی بشود. به‌هرجهت خیلی متشکّرم و ان‌شاءالله که وجود همه‌تان را خداوند به‌منزله‌ی یک گلی قرار بدهد که ما، مجموعه‌مان یک دسته‌گلی باشیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۹، جلسه برادران ایمانی)

*****

سؤالی شده در یک خبری هست که آن کسی که ناقه‌ی صالح را کشت اشقیَ الاشقیاء بود یعنی شقی‌ترین شقی‌ها بود، چرا؟ با وجود اینکه یک شتر را کشت، چطور شقی‌ترین اشقیاء بود؟ ناقه‌ی صالح هم جریانش این است که بعد از این داستان، ناقه‌ی صالح ضرب‌المثل ادبیات شد. از پیغمبران، هر پیغمبری به مناسبت زندگی خودش و زندگی آنوقتِ جامعه اگر قرار بود معجزه‌ای بکند و یا خداوند به او یک قدرتی بدهد که نشان بدهد،

به مقتضیات زمان بود. مثلاً در زمان نوح در بیابان خشکسالی بود. نشان دادنِ اینکه قدرتی می‌تواند از همین زمینِ خشک، آب دربیاورد، آن قدرت را حضرت نوح نشان داد. به این معنی که مردم اصلاً بلد نبودند کشتی چطوری می‌سازند، چه‌کار کنند که یک چیزی روی آب غرق نشود؟ از چوب باشد؟ از چه باشد؟ که می‌گویند چون نوح همیشه نصیحت می‌کرد، قبیله ریختند سرش گفتند: این دیوانه است و اینقدر حضرت نوح را زدند که بی‌هوش افتاد، گفتند این دیگر مرده، ولش کنیم. رفتند. بعد حضرت نوح خوب شد دومرتبه شروع کرد. می‌گویند یازده بار این‌طوری شد، به‌قول ما از رو نرفت. بعد حتماً گفتند: آقا تو چه داری؟ تو در خانواده، ایل ما، قبیله‌ی ما هستی، مثل همه‌ی ما. این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟! چطور آن خدایی که می‌گویی، با تو حرف زده با ما نه؟! و او را می‌زدند. نوح به امر الهی خبر داد، «خبر داد» یعنی مثل اینکه خودش کرده، گفت: آب می‌آید، اینقدر می‌آید که همه‌تان را غرق می‌کند. همه خندیدند، در آن بیابان! مثلاً بروید در کویر لوت، بعد بگویید آب می‌آید! در این صحراهای آفریقا که نشان داده می‌شود، بگویید: اینجا آب می‌آید! اصلاً یک قطره آب نیست ولی همین خدایی که اینجا اینطور نشان داد، حضرت اسماعیل نزدیک بود از بی‌آبی از بین برود، یک قطره آب نداشت در آن صحرا مناسبِ با این، به‌اصطلاح مهمترین کار و قدرت این است که از آن زمین آب دربیاورد. آن هم چقدر آب؟ اینقدر آبی که همه را از بین ببرد. همینطور معجزات بود. همیشه وقتی خداوند اراده داشت، پیغمبرش می‌گفت که چیست.

زمان حضرت صالح حالا چه بود که مردم به خدا ایمان نمی‌آوردند. می‌گفتند: این خدایی که تو می‌گویی، چه کار می‌تواند بکند؟ از دلِ کوهِ سختی یک دریچه‌ای باز شد یا اینکه بود، درِ یک غاری باز شد یک ناقه بیرون آمد. ناقه یعنی شتر مادّه. حضرت صالح به‌عنوان اینکه این را خدا فرستاده، گفت به او دست نزنید. آنوقت معجزه‌اش این بود که گفت این آبی که شما می‌خورید، یک روز مال شماست یک روز همه‌ی آب این چشمه مال این شتر است. این شتر را نکشید. مردم آن یک روزی که آن شتر آب می‌خورد کاری به آب نداشتند، می‌آمدند این شتر را می‌دوشیدند، از شیر او می‌خوردند. یک چنین معجزه‌ای که به هیچکس ضرری نداشت، هیچ آبادی‌ای را خشک نکرد، یک قطره خونی نریخت، در چنین وضعی این کمال بی‌نظمی و شقاوت می‌خواهد که این نعمت خودش را از بین ببرد. این البتّه بعد برای ما ضرب‌المثل شده، کسی که بدون دلیل علیه خودش کار می‌کند. بسیاری از کارهایی که ما می‌بینیم در جهان کسی می‌کند به ضرر خودش یا اصلاً هیچ نفعی برای او ندارد، فقط روی عناد با خداوند و روی عناد با جامعه که این را از این نظر می‌گوییم.

حالا ان‌شاءالله ما، در عوض آن ناقه‌ی صالح و آنکه کشته شد، ما زنده‌اش کنیم. زنده کردن

آن، آن است که دل‌های خودمان همه از این شقاوت بیزار باشیم ولی اخبار ائمّه‌ی بعدی که هست چرا نگفتند که شقی‌ترین اینها شِمر است؟ برای اینکه شمر اینقدر احمق بود، اینقدر نادان بود که فکر نکرد. چون به او گفته بودند: خلیفه‌ی خداوند را باید اطاعت کنیم، هر چه گفت انجام بدهیم. شمر هم یزید را خلیفه‌ی خداوند می‌دانست، یزید گفته امام حسین را بکشید. بنابراین او وظیفه‌ی الهی خودش می‌دانست، به‌عکسِ آنچه هست که امام حسین را از بین ببرد.

کما اینکه یکی از سیّاحان در همان ایّام، یک‌سال بعد از واقعه‌ی عاشورا می‌گوید: در نماز جمعه بودم، در شهر نمی‌دانم حلب یا کجا، نماز جمعه که خوانده شد، نگاه کردم دیدم این کسی که کنارِ من نشسته آشنا به نظر می‌آید، یک‌خرده دقّت کردم و از او پرسیدم: تو همانی نیستی که پارسال در حادثه‌ی کربلا، حسین را کشتی؟ گفت: چرا، من همان هستم. آنوقت گفتم: پس چطور نماز می‌خوانی؟ گفت: من آن کار را کردم که نمازم قبول بشود. اینقدر نفهمی! این نفهمی را داشت یعنی بنا به عقیده‌ی خودش آن کارش خوب بود ولی در مورد ناقه‌ی صالح، بگویند: آقا! این کاری که می‌کنی چه فایده دارد؟ می‌خواهی این را بکشی، چه فایده دارد؟ بنابراین برای اینکه دچار این قضیه نشویم باید اوّل فکر کنیم، راه‌مان را پیدا کنیم. این آقا که امام حسین را کشت، خودش باید فکر می‌کرد که این‌کار را می‌کند و امام و مرد خدایی را از بین می‌برد یا نه؟! و درست فکرکند، نتیجه بگیرد که اگر درست فکر می‌کرد اینطور نمی‌شد. ما هم همینطور باید یاد بگیریم، با دقّت کاری که می‌کنیم، قبلاً فراوان در موردش فکر و استدلال کرده باشیم که راه صحیح را پیدا کنیم، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۹، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشرشده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.